

دو دفترچه



دکتر محمدعلی مجتهدی گیلانی
تولد 1287 ، فوت 1376

استاد دکتر مجتهدی که به مدت ۳۵ سال ریاست دبیرستان البرز را به عهده داشتند واقعاً به دبیرستان البرز عشق می‌ورزیدند و با وجودی که در مقاطعی ریاست پلی‌تکنیک، ریاست دانشگاه شیراز، ریاست دانشگاه صنعتی شریف و ریاست دانشگاه شهید بهشتی (ملی سابق) را نیز به عهده داشتند ولی ریاست دبیرستان البرز برای ایشان رنگ دیگری داشت و آن را با هیچ مقامی عوض نمی‌کردند.

می‌گویند در مورد ژنرال دوگل گفته اند که: دوگل یعنی فرانسه، فرانسه یعنی دوگل؛ در مورد دکتر مجتهدی هم می‌توان گفت: مجتهدی یعنی البرز، البرز یعنی مجتهدی. من که مدت شش سال در البرز بوده‌ام و دکتر مجتهدی در ششم ریاضی به ما مکانیک هم درس می‌دادند هیچ وقت ندیدم که ایشان به کسی پرخاش کنند یا به تندی با کسی صحبت کنند. دکتر مجتهدی صبح بالای پله‌های ساختمان اصلی رو به روی در بزرگ دبیرستان می‌ایستادند و اگر دانش‌آموزی پس از زنگ به دبیرستان می‌آمد دفترچه کوچکی را از جیب کوچک کت خود درمی‌آوردند و چیزی را یادداشت می‌کردند و این دفترچه نزد دانش‌آموزان اهمیت خاصی داشت. ولی از یک هفته مانده به عید نوروز دانش‌آموزان روی تخته می‌نوشتند ۷ روز به عید باقی است، شش روز به عید باقی است و غیره و عملاً درسی در بین نبود و تا دبیری می‌خواست درسی را شروع کند دانش‌آموزان می‌گفتند استاد عید شما مبارک به جای درس کمی ما را نصیحت کنید! و عملاً کلاس تعطیل می‌شد و دانش‌آموزان در حیاط دبیرستان جمع می‌شدند و بخواندن شعر و آواز مشغول می‌شدند و یکی از دانش‌آموزان که استعداد عجیبی در تقلید حرکات و صدای دبیران داشت به هنرنمایی مشغول می‌شد. ولی نکته جالب این که در این چند روز اثری از استاد دکتر مجتهدی و دفترچه یاد شده در بالای پله‌ها نبود و ایشان در اتاق خود می‌نشستند. طرفه این که وقتی سال بعد و پس از تعطیلات عید به دبیرستان می‌رفتیم قبلاً یک نفر با خط درشت روی تخته نوشته بود ۳۵۱ روز به عید باقی است!



دکتر محمود حسابی / تولد 1281 ، فوت 1371

استاد گرانقدر جناب آقای دکتر حسابی هم یکی از این دفترچه ها مخصوصاً روزهای دوم عید که برای عرض تبریک سال نو خدمت ایشان می‌رفتیم داشتند. اتاق پذیرایی بزرگ ایشان با وسایلی قدیمی ولی بسیار مرتب و با سلیقه آرایش یافته بود و با وارد شدن یک به یک مهمان‌ها با خوش آمد گویی‌های استاد مواجه می‌شدند و چیزی که ابتدا جلب توجه می‌کرد هفت‌سین زیبایی بود که با سلیقه چیده شده بود و مخصوصاً گندم سبز شده و روبان قرمزی که به آن بسته شده بود اولین نگاه را متوجه خود می‌کرد. استاد به محض این که یک مهمان می‌نشست دفترچه کوچکی را از جیب خود درمی‌آوردند و اسم تازه وارد را می‌نوشتند و عجیب این بود با این همه مهمان از شاعر و نویسنده و همکاران دانشگاهی و فامیل و غیره، ایشان بسیار مقید بودند که حتماً قبل از سیزدهم نوروز به بازدید همه مهمان‌ها بروند. البته بازدید ایشان هم اغلب بدون اطلاع صورت می‌گرفت. درست به خاطر دارم که یک سال ایشان برای بازدید عید به منزل ما تشریف آورده بودند و از قضا من هم در منزل نبودم. ظاهراً خانم در آپارتمان کوچکی که داشتیم درون حال مشغول خیاطی بوده‌اند.

آقای دکتر که تشریف می‌آوردند هرچه تعارف می‌کنند که بفرمایید آن اتاق و روی مبل راحت‌تر هستید ایشان می‌گویند که خیر شما به کار خود مشغول باشید من همین جا روی صندلی می‌نشینم. ایشان دختر مرا که آن موقع سه چهار ساله بود روی زانوی خود می‌نشاند و از او می‌پرسند وقتی بزرگ شدی دوست داری چه کاره بشوی. دختر من هم پاسخ می‌دهد می‌خواهم مثل فاطمی بشوم! فاطمی خانمی مسن بود که اغلب برای کمک و انجام کارهای منزل پیش ما می‌آمد و دختر ما دوست داشت که پارچه کوچکی بردارد و موقع گردگیری وسایل به ایشان کمک کند!

ناصر مقبلی، فروردین ۱۳۹۲